

## لویه جرگه قانون اساسی - کاریکاتوری از دموکراسی

### - بررسی و تحلیل -

نوشته: ر. رهیاب

فبروری 2004

"جبهه متحد ضد امپریالیسم و ارتجاع - افغانستان" بمناسبت "لویه جرگه اضطراری" در جون 2002، اعلامیه هایی را تحت عناوین "طنز تاریخ!"، "کمدی لویه جرگه و شاه شجاع سوم" انتشار داده بود؛ همین اعلامیه ها که لویه جرگه را در شرایط اشغال نظامی کشور، مظهر آشکار تبانی امپریالیسم و ارتجاع بر سرنوشت خلقی آزاده قلمداد می نمودند، باردیگر در مرحله تمهید برای برگزاری "لویه قانون اساسی"، در قطب نمای شماره دوم بچاپ رسیدند.

در این اعلامیه ها، ضمن تأکید بر مفهوم لویه جرگه و خاستگاه آن از نظر تاریخی بمثابه ابزار خدعه و فریب در دست طبقات حاکمه بومی، بالآخره استنباط بعمل می آمد که لویه جرگه های کنونی هم، ابزار آزموده یک فرهنگ ارتجاعی میباشند، که با نیاز های پیشرو زمانه از جمله دموکراسی، هیچگونه سازگاری نداشته و نمیتوانند داشته باشند.

برزمینه همین استنباط کلی، اینک می کوشیم "لویه جرگه قانون اساسی" را از زوایای گوناگون به بحث گرفته، روال کار آنرا در مرحله تمهید و تطبیق عملی، با چشمداشت رویدادهای گذشته و حال جامعه ارزیابی، و درس هایی را از آن استخراج نماییم.

باری، "لویه جرگه قانون اساسی" پس از یک گردهمایی سه هفته ای پایان یافت که طی آن، قانون اساسی "جدیدی" به تصویب رسید؛ عنوان "لویه جرگه قانون اساسی"، بازگو کننده همین هدف و وظیفه عملی میباشد، که بالآخره پایان یافت.

پیش زمینه ها و تدارکات عملی این "جرگه" که خود یکی از بندهای موافقتنامه کنفرانس بن میباشد، ماه ها بطول انجامید. در نقشه اجرایی آن طی یک روند طولانی که تا آخرین لحظات پایان کار لویه جرگه ادامه داشت، تبلیغات پردامنه سیاسی - ایدئولوژیک و روانی، جایگاه خاصی را بعنوان یک عنصر بسیار اساسی احراز می نمودند:

تمام امکانات سیاسی، تبلیغاتی و مالی، بایست در این راستا بسیج و کانالیزه می شد؛ ثقلت وسایل ارتباط جمعی بویژه در هفته های آخر قبل از برگزاری، برهمین موضوع تمرکز یافته بود. آژانس های خیری بین المللی بخصوص بخش فارسی زبان شان مثل بی بی سی و امثال آن، به همین مناسبت برنامه های اختصاصی دقیقا طراحی شده، پخش میکردند. همه جا صحبت از قانون اساسی، اینکه چه و چگونه میتواند باشد یا نباشد، بر سر زبانها بود. تنها میلیون ها دالر بقول خودشان، برای تدوین پیش نویس قانون اساسی، مصرف نمودند!!!

با همه این هیاهو ها، می خواستند به **مردم جهان** نشان بدهند، که سردمداران سیاست امریکا و آنهم در پرتو رهنمودها و ارشادات رئیس جمهور بوش، در تحقق بخشیدن به شعار اعلام شده دموکراتیزه ساختن جامعه افغانستان، که گام نخستین استراتژی نوین منطقه ای امریکا را به نمایش می گذارد، جدی و صادق میباشند! تجاوز و اشغال نظامی این کشور، فقط یک طرزالعمل ظاهری اجتناب ناپذیر در راستای هدفی عالی و انسانی بوده است!

بنابراین بایست پذیرفت که از نظر بازیگران سیاست امریکا، در تئوری و در عمل، هدف وسیله را توجیه می نماید! وسیله، یعنی تجاوز و اشغال را با گوشت و پوست لمس نمودیم؛ و هدف، یعنی دموکراسی را بر اجساد بخون غلطیده هزاران انسان بیگناه، همه روزه و بالآخره در همین نمونه های "لویه جرگه ها" و دولت سازی های پوشالی و "دموکراتیک"، همواره و بچشم و سر مشاهده می نمایم!

با این هیاهو ها، میخواستند به **مردم افغانستان** حالی بسازند، که ابراز نظرها، پیشنهادات، تبصره ها و سخنرانی های شان در رابطه با قانون اساسی آینده، بچشم عنایت نگریسته شده و ارزشمند میباشند؛ چون بالآخره مراجعه به آراء مردم، رکن اساسی دموکراسی میباشد. حقیقت این دموکراسی اما عملا، در تمام مراحل لویه جرگه - از مرحله تدوین پیش نویس قانون تا تدارک "جرگه" و رویدادهای تالار آن - کاملا به اثبات رسید، یعنی همه این مشاطه گری ها، نه دموکراسی، بلکه کاریکاتوری از آنرا به نمایش می گذاردند.

این باور باید بمردم تلقین می شد، که تمامی معضلات حاصل از جنگ، کشتار، ویرانی و خانه خرابی سه دهه گذشته، ریشه در نبود یک جامعه قانونمند، یک قانون جامع، دموکراتیک و مورد قبول همگانی داشته است، که چنانچه به این اکسیر حیات و آنهم با گزینش عملی شیوه های دموکراتیک، در همان نوع لویه جرگه ، دسترسی حاصل گردد، زخم ها همه خودبخود التیام یافته، و روزنه های نجات از مهلکه، و حرکت به سمت بهبودی و بهروزی منشود، در برابر همگان گشوده خواهد شد!!! پس باید این امید و رویا را بقوت زنده نگهداشته و پرورش داد!

شکی نمیتوان داشت که برنامه ریزان امریکایی و نهادهای خادم ایشان مثل سازمان ملل، سیاست مزبور را که قرار است در خدمت نیل به اهداف دور و نزدیک شان عمل نماید، با دقت فراوانی طراحی نموده اند؛ سیاستی که بر درک و شناخت از روانشناسی اجتماعی این مردم و علیه خود مردم، مبتنی میباشد.

میانی اساسی این سیاست در شرایط کنونی، البته از همان کنفرانس بن، رسما پایه گذاری شد که لویه جرگه قانون اساسی هم، تداوم عملی آن میباشد. ولی شناخت شان از روحیه شکل گرفته حد اقل در جریان قریب به سه دهه جنگ خانمانسوز و مصیبت های فلاکتبارش؛ شناخت از عاملین بومی این تیره روزی و وضعیت تراژیک افغانستان، یعنی از همان دست پروردگان خودشان، سابقه بسا طولانی دارد؛ چنانچه کارنامه های گذشته، و به همینسان سیاست های کنونی شان، بر همین شناخت تمکین دارد. شعار معروف "جنگ اسلام و کفر"، تراوش ذهنی ایدئولوگ های سازمان سیا بود، که رقابت ایدئولوژیک دوران

"جنگ سرد" شان علیه حریفان شوروی در افغانستان را، وجهه داغ و خونین مذهبی داده، و بدینسان موفق گردیدند تا جنبش مقاومت آزادیخواهانه مردم افغانستان را قلب ماهیت نموده و در نتیجه، آنرا از مسیر اصلی و اهداف ترسیم شده اش، که آزادی ملی از یوغ استعمار شوروی و کسب استقلال سیاسی کشور بود، منحرف سازند!

این اساسی ترین درسی است، که مردم هنوز هم آنرا فرا نگرفته اند، و امریکایی ها به این نکته بخوبی وقوف دارند!

سازماندهی، تمویل، تقویت و حمایت احزاب ارتجاعی اسلامی، و همچنان آوردن بیست هزار عرب مجاهد، که اسامه بن لادن بعدها، از معروفترین چهره های این تروریست های جنایت پیشه گردید، همه شاهکار های همین جهاد اسلام امریکایی بودند، که مردم آنرا اما هیچگاهی به رخ امریکاییان نکشیدند؛ روی همین ذهنیت است که امریکاییان، کماکان حساب باز می نمایند!

پس از خروج اشغالگران شوروی و سرنگونی دولت دست نشانده شان؛ با استقرار دولت اسلامی مجاهدین؛ پرچم اسلام امریکایی به اهتزاز درآمد؛ دولت اسلامی ایکه، بسیاری آگاهانه یا ناآگاهانه، از همان دوران جهاد اسلام علیه کفر، آنرا بفال نیک گرفته بودند، و امریکایی ها هم به سهم خویش، این ذهنیت را بگونه های مختلفی در میان مردم اشاعه میدادند!

مردم دردمند افغانستان، چند سال پراستیک دولت اسلامی مجاهدین را به بهای گزاف غیر قابل جبران آزمایش نمودند، که جنگ، کشتار، ویرانی، زنده بگور کردن، میخ به سر کوبیدن، تجاوز به زنان، هتک حرمت، غارت اموال، نا امنی، انارشی و ... آن شاخص های مبارزی میباشند، که معنا و مضمون واقعی حکومت جهادی ها، یعنی همان حاکمیت قانون جنگل را عملاً تداعی می نمایند؛ زخم های خونچکان کابل باستان، که چنگیزیان هم بدین قساوت و بیرحمی با آن رفتار نکرده بودند، همیشه ناسور، و خاطره اش همیشه ماندگار خواهد بود. این ارمغانی از طرح ها و سیاست های عملی امریکا میباشد، که مردم گویا بدان دیگر اعتنایی نمی کنند، و امریکاییان این را خوب دانسته، و باز هم روی آن حساب باز می کنند!

آنگاهی که کاسه صبر مردم عذاب کشیده کشور لبریز، و طشت رسوایی های جهادی ها و دولت شان بصدا درآمد، طوریکه دیگر هیچگونه قابلیت برای مانور نداشتند؛ باز هم دست ناپاک امپریالیست های امریکایی از آستین توطئه بیرون آمده، و با برافراشتن شعار امنیت - چون آنها خود شان را حافظ صلح و امنیت جهانی جا می زنند! - نسخه دیگر اسلام امریکایی را بعنوان امارت اسلامی طالبان به صحنه آوردند، که مردم هم هیچ نگفتند! امریکایی ها این ذهنیت را شناخته و برآن حساب می نمایند! واقعا که کسی بدان نیاندیشیده و نپرسید که چه فرقی میان دولت اسلامی جهادی ها و امارت اسلامی طالبان میتواند داشته باشد و چرا؟ آنهم بویژه زمانیکه ثابت باشد که هر دوی این نسخه، دست ساخته سیاست گران امریکایی میباشند!

پدیده طالب و امارت اسلامی طالبان، در تاریخ معاصر جهان که خیر، حتی در مقایسه با آن دوره های پیشین تاریخ بشریت، که با توحش، بربریت و جهالت قرون وسطایی تشخیص می

یابند، بی همتا می‌باشد. توجیه عملی و منطقی ظهور طالب و کارنامه های عملی طالبان را، باید فقط و فقط در اهداف آزمندانه و اسالیب عمل امپریالیست های امریکایی و متحدین مرتجع منطقه ای شان جستجو نمود و بس! اما چه میتوان کرد، مادامیکه مردم این درس ها را جدی تلقی نکرده و رهنمای عمل خویش نسازند! امریکایی ها بدین واقعیت تلخ وقوف داشته و بازهم روی آن حساب باز می نمایند، طوریکه اینبار حامد کرزی را بعنوان بدیل طالبان، عرضه می دارند!

با این وجود، یگانه کسی که اما از طالبان، یعنی از این سمبول جهل، خرافه، و مظهر شرارت و بدبختی، ظاهرا ستایش می نماید، همین آقای کرزی رئیس دولت دست نشانده امریکایی ها، و احتمالاً رئیس جمهور اسلامی آینده می‌باشد!!! چون وی هم به تجربه دانسته است که مردم با همان بی توجهی همیشگی، نه تنها به تمجید ها و ستایش هایش از طالبان، که بر ظهور و تاجپوشی خودش هم، اعتراضی نکرده و نمیکنند!

آقای کرزی در وجود طالبان، چیزی بنام خوبی، پاکیزگی و وطن دوستی می یابد، که مردم افغانستان که خیر، بلکه مجموعه بشریت هم از اثبات آن عاجز می ماند؛ ایشان همواره از "طالبان خوب و بد"، "طالبان خادم وطن و مردم، و طالبان مزدور بیگانه"، حتی از تربیون لویه جرگه ها صحبت نموده و می نمایند!!! کیست که این درفشانی های کرزی را نشنیده باشد؟ ولی با این وجود، هیچکس چیزی نمی گوید و کاری نمیکنند!

آیا ممکن است که خود امریکاییان از این ابراز نظرها و موضعگیری های کرزی بیخبر بمانند؟ امریکائینی که در انتقام کشی از طالبان و تروریست های اسلامی القاعده بخاطر فروپاشی برج های مرکز تجارت جهانی، با چنان "حمیت متمدانه" پنجه و دندان تیز نموده، و با چنان جبروتی، امارت اسلامی طالبان را گویا ساقط نمودند؛ خیر!

یقیناً با چراغ سبز امریکا است که کرزی جسارت نموده و ناگفته های آنها را به زبان می آورد؛ پس این تمجیدها و ستایش ها در واقع، حرف و خواست آنهاست، اما از حنجره کرزی! و بعید نیست که چهره هایی از طالبان - همان هم‌زمان سابق جناب کرزی - پست هایی را در جمهوری اسلامی آینده احرار نمایند؛ چون مردم چیری نمی گویند و همواره سکوت میکنند! امریکائیان و به همینسان کرزی بدان آگاهی داشته، و برآن حساب باز می نمایند!

سیاست بازان امپریالیست امریکایی، به تناقض میان حرف و عمل بویژه در سیاست خارجی خویش، همیشه آگاه بوده و حاضر نیستند که برای حل آن مایه بگذارند؛ چون گزینش یک سیاست عملی مبتنی بر اصول منطق و رعایت حقوق بشر و دیگر موازین شناخته شده جامعه بین الملل، که هرگونه مداخله در امور دیگران و تجاوز را مردود می شمارند؛ در راستای اهداف و امتیازات قلدردمنشانه، ترکتازانه و هژمونی طلبانه امپراتوری امریکای قرن بیست و یکم ارزیابی نمیگردد.

تناقض میان اتحاد با جهادی ها و از جمله با همان بن لادن در دوران جنگ مقاومت مردم ضد اشغال شوروی، اختراع و تقویت امارت طالبان و میان شعارهای کنونی به اصطلاح بشر دوستانه مبنی بر دفاع از ثبات، امنیت و بالآخره استقرار دموکراسی شان، که با تجاوز، زورگویی و توطئه اعمال میگردد، مثل آفتاب روشن است؛ داغ ننگین این دو رویی ها، از

دامان سیاست جنایتبار، توطئه، مداخله، تجاوز و اشغالگری به آسانی محو نمیگردد. پس بهتر است که به نحوی در توجیه حتی گوشه ای از آن هم که شده برآمده، و به زبان حامد کرزی، اصطلاح "طالبان خوب و بد" را رایج ساخت؛ چون کسی بدان اعتراض ندارد!

از جانب دیگر، اگر وحدت و تبانی میان امپریالیسم و ارتجاع، مبنای تئوریک قابل اتکا داشته و از نظر تاریخی و تا همین اکنون، همواره عملاً سودمند بوده است، پس جدایی و فتور در این پیوند را، باید جزئی، مقطعی، موقتی و تاکتیکی ارزیابی کرد.

امریکایی های اشغالگر در عراق، برای دستگیری عراقی های مخالف، جایزه تعیین میکنند؛ برای آزادی زندانیان عراقی، شرط میگذارند که دست های این زندانیان بخون ( هدف خون امریکایی ها میباشد! ) آلوده نباشد و مرتکب جرایم ضد بشری نشده باشند؛ اما در افغانستان، دولت را از همین افراد میسازند، و لویه جرگه ها را با اکثریت همین قماش افراد برگزار میکنند!

آیا رهبران جهادی و ائتلاف شمال، مرتکب جرایم ضد بشری نشده اند، که اینک بدست ایشان قانون اساسی ساخته، و مدل دولت دموکراتیک و جامعه قانونمند شان در منطقه را اعمار می نمایند!

تناقض میان حرف و عمل و دورویی در سیاست عملی امریکا را گذشته از ملاحظات عملی خیلی زیاد، با همین موازین سیاسی باید محاسبه کرد، که از بینش فلسفی پراگماتیستی امپریالیست ها مایه میگیرد.

کرزی هم به همین سیاق برای شخص خودش هم که شده، مصلحت اندیشانه باید بر مرزهای تصنعی و مسخره تمایز میان "طالبان خوب و بد" و "طالبان وطنخواه و مزدور بیگانه" پافشاری نماید، زیرا اولاً از پشتوانه گرم و محکم امریکایی برخوردار بوده، و آن چراغ سبز را بدست دارد. دوم اینکه وی در گذشته، از کارمندان هرچند پایین رتبه و گمنام دولت جهادی ها و امارت طالب ها بوده است، که نمیشود این واقعیت اثباتی را از سجل و سوانح شخص "محترم" شان زایل نمود؛ بنابراین منطقی به نظر میرسد تا در وجود سرتاپا کثافت، جهالت، جنایت و خیانت طالبان، نشانه هایی از خوبی، پاکیزگی و وطن دوستی را جستجو نمود، که همین به اصطلاح "صفات خوب" هم، در آلمان بایست در خود فرد کرزی تجسم یافته بوده باشند! همین راز پوشیده و پنهان برای جهانیان، در گفته های "طالبان خوب و بد" ، "طالبان وطن دوست و مزدور بیگانه" جناب کرزی، مضمّن است، که هرچند با ایما و اشاره از زبان شان بیرون می جهد!!!

سوم اینکه کرزی و حامیان امریکایی وی، برای تثبیت موقعیت شان در اوضاع و شرایط افغانستان اشغالی، و برای پیشبرد نقشه های بعدی، به یک پایه اجتماعی نیاز دارند؛ و این نقش را بازهم قرار است که طالبان گویا ساقط شده از قدرت و اینک سازمانیافته در شوراهای قومی شناخته شده، ایفا کنند، طوریکه این طرح در همین لویه جرگه های اضطراری و قانون اساسی، عملاً به آزمون گرفته شده و به ثمر نشست!

سیاست های عملی امپریالیست ها و بطور خاص، امپریالیست های امریکایی، چنانچه در بالا بدان تماس گرفته شد، به همان بینش فلسفی پراگماتیستی شان استناد دارد. این نکته در تمامی مناسبات جهانی شان کاملا مشهود میباشد؛ مصداق عملی این واقعیت را اما، در رابطه با مسایل افغانستان، قبلا در همان نمونه جهادی ها و طالب ها ملاحظه نمودیم؛ بدین معنا که آنها در جریان جنگ مقاومت مردم علیه شوروی، تنظیم های مجاهدین را با تمام امکانات نظامی، سیاسی، مالی ... حمایت و تقویت نمودند. با این وجود، زمانیکه پس از سقوط خلق و پرچم، حاکمیت جهادی را فاقد اهلیت کافی برای تأمین نظم دلخواه خویش یافتند، بلادرنگ "جنبش طالبان" را سازماندهی و حمایت نمودند.

در تمام این چندین ساله، هیچ عنصری از دموکراسی، حقوق بشر و ضابطه های اخلاقی در سیاست عملی امپریالیست های امریکایی بچشم نمی خورد. بطور مثال سیاست های عملی زن ستیزانه، ضد حقوق بشر، ضد دموکراتیک و ضد مدنیت بشری طالبان، شهره آفاق بود؛ در حالیکه کنسرسیوم های نفتی امریکا و سیاستمداران آن، سرگرم برنامه ها و نقشه های شان، از جمله همان مسئله عبور پایپ لاین نفت و گاز از ترکمنستان به پاکستان و بحر هند، از طریق افغانستان بودند! هیئت های نمایندگی طالبان در امریکا، با حضور همین آقای خلیل زاد سفیر کنونی امریکا در کابل و معمار اصلی لویه جرگه ها و پیشبرد کار دولت انتقالی، و احتمالا حامد کرزی - چون وی هم در آن موقع کارمند یونیکال بود - بدرقه، همراهی و رهنمونی می شدند!

آری، سیاست بازان امریکایی، بسیار برانزده تر از همگنان امپریالیستی خویش، پراگماتیسم را به معنای واقعی کلمه، از قلمرو فلسفی، به حیطة سیاست های آزمندانه کشانیده و بی هیچ ملاحظه ای عملی می نمایند، چون منافع صاحبان سرمایه چنین اقتضا می نماید.

زمانیکه اسامه بن لادن - متحد دیرینه امریکا - و ملا عمر پا را از گلیم فراتر گذاشتند، امریکا هم باید واکنش نشان میداد، و اهرم ها و ابزار های اعمال سیاست پراگماتیستی خود را از نو تعیین می نمود، طوری که اینبار قرعه بنام نامی حامد کرزی برآمد!

هیچ کسی اما نپرسید که کرزی کیست، از کجا آمده، برازندگی های وی چه میباشند، پایه نفوذ اجتماعی وی کدام است، و آیا مردم با این نام و چهره به اصطلاح سیاسی، کوچکترین آشنایی ای دارند یا نه؟!

این روحیه را، چنانچه تذکار یافت، برنامه ریزان و سیاست گران امپریالیست امریکایی و آنهم طی یکمدت طولانی، بخوبی شناسایی و تجربه نموده اند، و از همین خاطر میباشد که پیوسته بر روی آن حساب باز میکنند.

این روحیه، همان روحیه بی تفاوتی و بی اعتنایی، ندانم کاری، صبر و تحمل و فداکاری کردن، اما نتایج و ثمرات آنرا حفظ نکردن؛ اسیر شرایط و موقعیت آنی گردیدن، اما به فردا و آینده ها نیاندیشیدن؛ ظاهر رادیدن، ولی از باطن غافل ماندن؛ به رابطه علت و معلول، انگیزه و نتیجه، و بالأخره وسیله و هدف بی اعتنا بودن؛ زیربار فشار حوادث بعقب میلان نمودن؛ دردهای حاضر را با آلام و مشقت های گذشته مقایسه، و بدینسان خود را تسکین نمودن؛ میان بد و بدتر انتخاب نمودن؛ علل و انگیزه های وقایع و رویدادها را ندیدن یا جدی

نگرفتن، اما در گرداب نتایج هولناک شان گیرکردن ... و در یک کلام، به مراحم آفاق و چه بسا عاملین و مسببین همان حوادث اسفناک چشم دوختن، اما خود و نیروی خودی را به هیچ گرفتن؛ میباشد.

بر زمینه کاوش در همین روانشناسی اجتماعی و ارزیابی آنست که رخدادهای گذشته و حال را میتوان بررسی و درک کرد.

در قالب فعل و انفعالات و نگرش های متناسب با همین کلیت اجتماعی است که میشود به راز نتایج تلخ و درناک جانفشانی های همیشگی راه یافته، و برآن قضاوت نمود.

در همین دستگاه فکری و روانشناسی اجتماعی است، که پذیرش سیاست های غلط، بالاخره در همان نمونه طالبان و بدیل ائتلافی شان - کرسی ها و جهادی ها - مبنای عملی پیدا کرد، زیرا برای این دستگاه فکری، مهم بود که طالبان ساقط شوند؛ اینکه بدست کی اینکار صورت گرفته؛ نقش مردم چه باشد؛ و آینده چگونه باید سازمان یابد ...؟ در این طرز نگرش و روانشناسی سیاسی اجتماعی، اصلاً جایی ندارند، که این بذات خود، از جهتی از عوامل بدبختی، سرخوردگی همیشگی و عقبماندگی میباشد. مصداق عملی این واقعیت دردناک، و روشن ترین جلوه گاه عملی این روحیه بد، در موقعیت کنونی همان "لویه جرگه های اضطراری و قانون اساسی" دولت دست نشانده امریکایی ها در کابل میباشد، که مدل دموکراسی فرمایشی نوع امریکایی را، که در حقیقت امر اما، کاریکاتوری از دموکراسی میباشد، به نمایش میگذارند. در این مفهوم است که لویه جرگه قانون اساسی را هم باید فهمید، بررسی کرد، و درس های آنرا استخراج نمود:

چه ارتباطی میتوان میان روحیه مورد مطالعه در این نوشته، یعنی میان روانشناسی اجتماعی، و "لویه جرگه های اضطراری و قانون اساسی" برقرار کرد؟

چرا و به چه دلیلی لویه جرگه قانون اساسی را، کاریکاتوری از دموکراسی باید خواند؟

درس های حاصل از لویه جرگه قانون اساسی را چگونه جمعبندی کرده و دورنمای آنرا پیشاپیش ترسیم نمود؟

بر زمینه ارزیابی از همچو پرسش هایی است که میشود، مضمون حقیقی لویه جرگه قانون اساسی را درک، و قضاوت خود را مستدل ساخت.

در رابطه با پیوند روانشناسی اجتماعی مردم و لویه جرگه های اضطراری و قانون اساسی، باید خاطر نشان ساخت که، این پدیده یعنی روحیه عمومی سائد در مقیاس جامعه را، نه بعنوان یک پدیده مستقل قایم بذات، بلکه در ارتباط با مجموعه روابط و مناسبات حاکم در جامعه، باید مورد مذاقه قرار داد؛ به این معنا که این روانشناسی، خود محصول سری از عوامل دیگر اجتماعی میباشد، نه عامل مستقل و تعیین کننده در بررسی رویدادهای سیاسی اجتماعی. بنابراین برای فهم مضمون و منطق درونی حوادث و عوامل محرکه تحولات اجتماعی، نه از پایگاه روانشناسی اجتماعی، بلکه برعکس از آن عوامل بنیادینی که در نتیجه کارکرد شان، خود روانشناسی اجتماعی به پیدایی می رسد، باید حرکت کرد.

ناگفته پیداست که ما در این مختصر، قصد وارد شدن به این بحث را نداریم، بلکه میخواهیم نتیجه استنباط این بحث ناکرده را، بعنوان نقطه عزیمت برای ارزیابی لویه جرگه، و بویژه لویه جرگه قانون اساسی قبول نماییم؛ یعنی همان روحیه شایع میان مردم که ما تنها در خطوط اساسی از آن یادآور شدیم، موجب گردیده است، که مردم نه تنها مضمون و خصلت حقیقی لویه جرگه ها را درست درک نکنند، بلکه در نتیجه، پل ارتباطی خویش با آنرا هم، بر بنیادهای نا استوار وهمی، انتزاعی، حسی و درون گرایانه اعمار نمایند.

آنها با عدم درک یا اغماض از رابطه علیت میان پدیده ها، از لویه جرگه هم نه فقط در مفهوم تاریخی، بلکه در شرایط و اوضاع کنونی نیز، استنباطی خیالی و ایده آلیستی می نمایند؛ آنها فراموش می نمایند که با ابزار های فرسوده روزگاران و دوران های به سر رسیده، نمیشود که مشکلات، دردها و معضلات پیچیده زمان حاضر را معالجه کرد، که خود فهم دیگر، ابزار و اسالیب دیگری را اقتضا می نمایند.

رابطه علیت پدیده ها را ندیدن، در یک کلام، معنایش افق گم کردگی، گیرکردن در گرداب بی پایان معضلات، به دور خود پیچیدن، و در جا زدن میباشد.

اگر لویه جرگه اضطراری، تجاوز بر حریم کشور، غصب استقلال سیاسی و حاکمیت ملی ما را در معرض معامله با امپریالیست های اشغالگر قرار داده، و برآن سرپوش شرعی گذارد؛ اگر همین لویه جرگه، برخیاقت ها و جنایات مسبب تمام رنج ها، آلام و فلاکت های جامعه پرده ساتر گسترده، و همه بدکاران آدمکش و جنایت پیشه را غسل تعمید داد؛ لویه جرگه قانون اساسی هم نه تنها همه آن جنایات را "قانونی" کرده، بلکه دستان نابکار خیانت و جنایت را هم، تا آفاق بر سرنوشت و مقدرات ملت ستمدیده و دردکشیده باز نگهمیدارد! مگر نه اینست که سازندگان، اجرا کنندگان و تضمین کنندگان این به اصطلاح قانون اساسی، بازهم همین چهره های بدنام شناخته شده میباشند؟!

چگونه ممکن است که همچو فاجعه رسوا و تراژیدی عصر، اصلا واقعیت عملی یابد؟ گذشته از عوامل بسیار، یک عامل مهم آن هم - در واقع بسیار حساس و حیاتی - همان روحیه موجود مورد نظر ما در اینجا میباشد که خودبخود، نقش تعیین کننده و مورد طلب مردم را منتفی میسازد!

اما چرا لویه جرگه قانون اساسی کاریکاتوری از دموکراسی میباشد؟

همینجا باید خاطر نشان ساخت که نقد و بررسی قانون اساسی به تصویب رسیده، خواست و هدف این نوشته نمیباشد؛ این کار به فرصتی دیگر و نوشته ای جداگانه نیاز دارد.

همه میدانند که یکی از توجیهاات اساسی تجاوز و اشغال نظامی افغانستان به دست امریکایی ها و متحدین امپریالیست شان، همان بهانه مبارزه ضد تروریستی و بنابراین، قصد دموکراتیزه ساختن حیات سیاسی و اجتماعی در افغانستان بود.

رئیس جمهور امریکا، این قصد و نیت خویش را که با فرمان مبارک شان، و با سرنیزه فشنون اشغالگر، بمب های خوشه ای، هواپیما های B - 52 ، فعالیت سازمان سیا، و دیگر وسایل مالی، سیاسی ایدئولوژیکی، روانی باید اعمال گردد، بعنوان مدل دموکراسی برای منطقه،



تبلیغ و ترویج نمودند، که امتداد همین سیاست هم، متعاقبا در عراق روی دست گرفته شد. حال هرگاه از پایگاه علم، منطق و تجربه عملی بشریت متری - چه تاریخی و چه در حال حاضر - به مسئله دموکراسی بعنوان یک نظام سیاسی مردم سالار عطف توجه نمایم، به این نتیجه می رسیم که، دموکراسی ای را که امریکایی ها و متحدین شان می خواهند اعمار نمایند، به همه دلایل نظری، عملی و ابزاری پذیرفته شده، در حقیقت نه دموکراسی، بلکه کاریکاتوری از آن خواهد بود؛ زیرا دموکراسی، بگونه هر پدیده دیگر سیاسی اجتماعی، از دینامیسم درونی خود هر جامعه ای مایه گرفته، و بروفق قوانین تکامل اجتماعی همان جامعه، بظهور رسیده و استقرار می یابد. معماران این نظام دموکراتیک را، نه افسران و سربازان نظامی قشون های اشغالگر، پادوان مرتجع بومی شان، بلکه مردمان معتقد به مردم سالاری تشکیل می دهند.

اگر قبول نمایم که گردانندگان لویه جرگه قانون اساسی و اکثریت شرکت کنندگان در آن، کوچکترین اعتقاد و رابطه عملی به جامعه قانونمند، و مردم سالاری و حقوق و آزادی های دموکراتیک ندارند، بازهم به همین نتیجه اجتناب ناپذیر خواهیم رسید، که لویه جرگه قانون اساسی شان هم، فقط میتواند کاریکاتوری از دموکراسی باشد و نه بیش!

آنانیکه با زیرپا گذاردن تمامی موازین حقوق بین الدول، به یک کشور مستقل تجاوز، آنرا اشغال، و آزادی ملی مردمانش را سلب می نمایند، چگونه میتوانند مدعی قانون، استقلال، آزادی و دموکراسی برای مردم آن باشند؟!

آنانیکه سالیان سال، به حکم اراده و مشیئت گویا آسمانی، هر نوع جفا و تجاوز به حقوق مردم کشور شانرا روا داشته، و با زیرپا گذاردن ابتدایی ترین حقوق انسانی و آزادی های دموکراتیک شان، قانون جنگل را حکمفرما نموده اند، چگونه میشود که در یک چشم بهم زدن، معتقد و متعهد بحقوق و آزادی های دموکراتیک، به قانون و جامعه قانونمند شوند؟!...

روشن است که پاسخ همه این پرسش ها، تنها میتواند به نفی باشد، مگر اینکه با همان روحیه منفی ایکه ما تحلیل بسیار مختصری از آن بدست دادیم، همه را توکلی قبول و توجیه کرد! دلایل نظری، علمی و منطقی این شکاکیت خود را میتوان، با استناد به مبانی و ارزش های تئوری و پراتیک جامعه قانونمند، آزاد و دموکراتیک، اثبات و مستدل ساخت؛ این مسئله ایست بدور از مناقشه و جدل. پس باید خصلت کاریکاتوری همین لویه جرگه قانون اساسی را برعلاوه همه اینها، با اتکا به منطق درونی، یعنی در تجربه عملی و مستند خودش، به آزمون گرفت:

آنها برای تدوین پیش نویس قانون اساسی، بنابر اظهاریه خودشان، میلیون ها دالر هزینه گذاردند!!! اینکه از کدام کیسه، چرا، چگونه و با کدام توجیهی، کسی نمیداند! پول های باد آورده را به همین سادگی هم میتوان دود نموده و به هوا فرستاد!

آنها ماه های طولانی برای قانون اساسی شان، تبلیغ سیاسی - ایدئولوژیک و روانی نموده ، ولی تا لحظات برگزاری لویه جرگه تصویب قانون اساسی، توده های مردم که خیر، حتی خود نمایندگان به اصطلاح منتخب لویه جرگه هم، از فحوی و مفاد آن اطلاعی نداشتند!

آنها برای انتخاب نمایندگان "مردم" به لویه جرگه قانون اساسی، چنان سر و صدای تبلیغاتی را براه انداختند که گوش فلک را هم کر نمودند؛ اما نگفتند که چگونه ممکن است که در شرایط اشغال نظامی و در تحت حاکمیت جنگسالاران، بتوان از انتخابات آنهم آزاد اصلا صحبت نمود! و آنهم اگر بخاطر بیاوریم، دولتی که این انتخابات را باید برگزار نماید، حوزه صلاحیت خودش از محدوده بسیار کوچک معادل چند هزار متر مربع در بعضی نواحی کابل فراتر نمی رود!

رئیس دولت انتقالی دست نشانده که حیات و ممات خودش به رحمت و محافظت گارد امریکایی بستگی دارد، این حق دموکراتیک را بخود میدهد که 50 نماینده انتصابی به لویه جرگه انتخابی قانون اساسی معرفی نماید! در کجای دنیا و با کدام قانون و اصول دموکراتیک میتوان این پدیده را استدلال و توجیه نمود؟! بگذریم از اینکه اکثریت این نمایندگان را که به زور سلاح، جعلکاری، و نفوذ حزبی و تنظیمی، و به دستور دولت غیر مستقل و نامشروع به لویه جرگه قانون اساسی راه یافته، و مصارف شان از منابع خارجی تأدیه میشود، چگونه میتوان آزاد، مستقل و منتخب مردم تعریف کرد؟!

بگفته آقای سیاف در محضر علنی لویه جرگه، 95% نمایندگان حاضر در این لویه جرگه، متعلق به مجاهدین افغانستان میباشد؛ حال خود قضاوت نمایید که نمایندگان منتخب "مردم" کیان بودند و چطور!

صف بندی ها و تضاد های درونی لویه جرگه، در نمایشات ظاهری و توافقات پشت پرده لویه جرگه کاملا مشهود بود؛ حدت تضاد های حزبی، گروهی، جنسی، قومی، مذهبی و زبانی که خود تبلوری از تناقضات طبقاتی درون جامعه، و زدوبند های منطقه ای و بین المللی شان میباشد، عامل طولانی شدن موعد از قبل تعیین شده لویه جرگه قانون اساسی بود. به اعتراف بسیاری از نمایندگان لویه جرگه قانون اساسی، توافق نهایی پیرامون مفاد قانون اساسی، برپایه سازش های پشت پرده و مداخلات از بیرون، بعمل آمده؛ نقش، مداخله و اعمال نفوذ خود دولت ( در پروسه تدارک، در پروسه برگزاری، پیشبرد کار و تصمیم گیری ها ) و نهادهای خارجی از جمله زلمی خلیل زاد سفیر امریکا در کابل، سازمان ملل، و دولت هایی چند، زمینه نارضایتی ها و شکوه و شکایت های چندی را فراهم گردانید. بنابراین، توافق روی قانون اساسی در لویه جرگه، بنا به ملاحظات جامعه بین الملل فراهم گردید، و نه براساس اراده خود نمایندگان!

همچنان این ملاحظات گروهی، قومی، مذهبی و زبانی بود که برمحور شان توافق بعمل آمد، نه مضمون و نه هدف از قانون اساسی و منافع ملی؛ قانونی که با مضمون و ماهیت دموکراتیک، به اراده آزاد مردم، و با درنظرداشت منافع حقیقی شان تدوین نگردیده باشد، نه دورنمای خوبی میتواند برای آن ترسیم نمود، و نه سلامت اجرایی اش را میشود تضمین کرد. بنابراین اینچنین قانون، در خدمت یک تعداد معین صاحب نفوذ و حامیان بین المللی شان قرار خواهد گرفت، و نه در خدمت توده های مردم زحمتکش و در مجموع ملت ستمدیده کشور.

بنابر همین ملاحظات بین المللی بود که حدود **صد خانم** را بطور کاملاً صوری و نمایشی به لویه جرگه قانون اساسی راه داده بودند، و این واقعیت عملاً در رویدادهای تالار لویه جرگه قانون اساسی به اثبات رسید.

**پرهنگامه ترین** مورد آن، همان سخنرانی چند لحظه ای نماینده زنان از ولایت فراه، یعنی **خانم ملالی جویا** بود که ظاهراً بنیان لرزان ارتجاع مافیایی حاکم بر لویه جرگه قانون اساسی را به تکان درآورد.

ملالی جویا یگانه نماینده ای بود که در همان سخنرانی چند لحظه ای - چون این حق را با بکارگیری تمامی شیوه های عریان ارتجاعی و زن ستیز از وی دریغ نمودند! - با صراحت، قاطعیت و شجاعت قابل ستایش و فراموش ناشدنی، بریکی از حساس ترین و حیاتی ترین مسئله مورد مناقشه در سطح جامعه، که از خواسته ها و نیازهای غیرقابل معامله ملت عذاب کشیده افغانستان را تشکیل میدهد، انگشت گذارد!

گذشته از همه مسایل گفته و ناگفته تا کنونی، همین مورد ملالی جویا در لویه جرگه قانون اساسی، یک معیار کاملاً صریح، قاطع و معتبر قضاوت بر ماهیت و خصلت حقیقی لویه جرگه، بر گردانندگان و دولت کرزی و بر حامیان بین المللی شان میباشد، که این نمایش مضحک و کاریکاتوری را، بنام قانونیت، انتخابات، دموکراسی و بالآخره تجسم اراده و خواست مردم، تبلیغ و ترویج نموده و هنوزهم می نمایند! برزمینه نقد همین نمونه عملی خانم جویا در تالار لویه جرگه میباشد، که میتوان دورنمای تطبیق عملی و تضمین اجرایی قانون اساسی، دموکراسی با همان مدل امریکایی، و جامعه قانونمند را هم پیش بینی، و در مخیله مجسم ساخت:

باید پرسید که مورد خانم جویا چیست، و ملالی چی گفت؟ چه درس هایی را مجموعه مردم ستمدیده کشور، بویژه زنان بمثابه محروم ترین و تحت ستم ترین لایه اجتماعی جامعه، میتوانند از این آزمون عملی فراگیرند؟

ملالی جویا عملکرد خودش را در پراتیک لویه جرگه قانون اساسی، چگونه باید ارزیابی نموده ، و چه چیزهایی خودش برای آموزش و فراگیری دارد؟

خانم جویا با استفاده از "حق" گویا دموکراتیک خود بعنوان نماینده حاضر در لویه جرگه قانون اساسی، به پشت میگروفون آمده، و سخنرانی اعتراضی خود را آغاز کرد؛ آغازی که بفوریت یعنی باگذشت لحظاتی چند به مفهوم واقعی کلمه، پایان یافت، و صدایی را بدینسان خفه نمودند!

وی با حمیت و شجاعت شورانگیز که از عمق دردها و رنج های متراکم چندین دهه و نیازهای مبرم و حیاتی جامعه اسیر و ماتم زده افغانستان برمی خاست، لب به سخن گشوده، حضور چهره های شناخته شده و بدنام جهادی و از جمله رهبران شانرا که در رأس کمیته های دهگانه قرار گرفته بودند، بیاد انتقاد و اعتراض شدید گرفت؛ وی گفت:

آنانی که دست های شان بخون مردم بلاکشیده افغانستان آلوده است؛ جنایتکارانی که مرتکب بدترین و نفرت انگیزترین جرم و جنایت در حق مردم شده اند؛ چگونه و بکدام حق،

ضرورت و توجیه مبتنی بر عدالت و انصاف، در لویه جرگه قانون اساسی حضور یافته، و اینک در رأس کمیته های دهگانه، بازهم بر سرنوشت مردم ستمکشیده افغانستان و مقدرات شان بازی می نمایند!

مجاهدین یکبار افغانستان را ویران کردند، و اینک بازهم میخواهند این کار را بکنند. حق اینست که این جنایتکاران و آدمکشان به دلایل جنایت ضد بشریت، در دادگاه های ملی و بین المللی به محاکمه کشانیده شوند، نه اینکه در لویه جرگه قانون اساسی و برمسند رهبری کمیته های دهگانه آن تمکین نمایند!

مردم پابرهنه افغانستان اجازه ندهید که بیش از این، این جنایت پیشه گان بر زندگی و سرنوشت تان بازی و معامله نمایند! آزموده را آزمودن خطاست!

همینجا بود که مافیای لویه جرگه قانون اساسی، چه در سطح رهبری به زبان مجددی، و چه با هجوم نمایندگان تنظیم های جهادی، که تکبیرهای الله اکبر، مرگ بر کمونیسم ... را فریاد می کشیدند، بلند شده و ملالی جويا را ظاهرا خاموش نمودند!

مجددی در مقام رئیس لویه جرگه قانون اساسی، به عنوان یک آخوند خاین و مرتجع، با استفاده از همین امتیاز عملی که میگروفون را در حیطه کنترول و انحصار خود داشت، بلادرنگ با لحن و شیوه اوباش های کوچه و بازار، خانم جويا را زیر رگباری از توهین های مثل همشیره، جاهل و عباراتی مثل کافر، ملحد، پرخاشگر، کمونیست قرار داده و طالب آن شد که نیروهای "امنیتی"، وی را از تالار اخراج نمایند، که سپس در پی اعتراض نمایندگان دیگر زن، حضور ملالی را بسته به این شرط نمود، که باید عذرخواهی نموده و گفته های خود را پس بگیرد! که ملالی هرگز به چنین خفت و ذلتی حاضر نشد؛ این بود رویداد تالار لویه جرگه قانون اساسی در همان نمونه خانم ملالی جويا.

گفته های خانم جويا، درد دل و صدای گره شده در حلقوم هر فرد شریف، میهن پرست و آزادیخواه افغانستان میباشد، که به زبان ملالی در لویه جرگه جاری شد.

انسان های شریف و با وجدان کشور که خیر، حتی سنگ و چوب و زمین و آسمان هم اگر زبان داشتند، همین حرف ها را بیان میکردند. جنایات بی شمار این خاینین بملت و کشور را نمیشود، بنام جهاد، مذهب یا هر ملاحظه دیگری توجیه نموده و یا انکار کرد؛ مافیای قدرت و فاشیسم مذهبی و غیرمذهبی، با نیروی تکفیر مذهبی، مهر الحاد، و لقب کمونیست بودن، نیروی سلاح، پول و هر پشتوانه بین المللی، نمی توانند بیش از این ندای حق طلبی، عدالت و آزادیخواهی را خفه ساخته و سرکوب نمایند.

مورد ملالی جويا، برای مردم ستمدیده و آزادیخواه کشور - چه زن و چه مرد - باید این درس را القا نموده باشد، که نباید و تحت هیچ شرایطی سکوت نمود!

**در صف آزادگی شمشیر می باید گرفت**

**حق خود را از دهان شیر می باید گرفت**

صلح، ثبات، امنیت، عدالت و بالآخره ترقی اجتماعی را، نه با سکوت، ترس، مدارا و مماشات مذهبی و غیر مذهبی میتوان متحقق گردانید؛ نه با همسویی با نیروهای مافیایی ارتجاعی و تاریخزده، و نه با اتکا بر شعارهای عوامفربانه حامیان بین المللی شان.

این خود مردم زحمتکش، ستمدیده، آزادیخواه و شریف کشور است که بایست، در هر موقعیتی که قرار دارند، و به هر شیوه ای که برای شان ممکن و میسر گردد، سرنوشت شانرا بدست خودشان گیرند. مورد ملالی جویا به همه متوهمینی که با وصف شناخت از همه نیروهای ارتجاعی جنایتکار جهادی و غیر جهادی که دست شان بخون مردمان آزاده و ستمدیده کشور آلوده است، ولی درعمل در برابر ایشان و اربابان شان کرنش می نمایند، باید آموخته باشد که جبن، توهم، سازش و چشم داشتن به دولت دست نشانده امپریالیست ها در افغانستان و شعارهای فریبکارانه دموکراسی، حکومت قانون اربابان بین المللی شان را کنار گذاشته و با قاطعیت و صراحت ملالی جویا پا بمیدان مبارزه گذارند؛ یعنی بدینسان ابراز نظر نموده و عمل نمایند، ورنه ننگ ابدی تاریخ را کمایی خواهند کرد.

باری، صراحت کلام و قاطعیت این بانوی شجاع و با همت آنطوریکه در تالار لویه جرگه قانون اساسی تبلور یافت، قابل آموزش و ستایش است؛ برای هر زن و مرد آزادیخواه و عدالت جوی کشور.

اما پرسش اینست که خود ملالی جویا چه درس هایی را باید بیاموزد؟ پراتیک عملی خودش در ارتباط با لویه جرگه و در تالار آن، و واکنش ها در قبال خویش را چگونه باید ارزیابی نماید؟...

در پاسخگویی به همین جنبه مسئله میباید که بررسی این نوشته در نقد پراتیک عملی ملالی جویا در لویه جرگه قانون اساسی هم، کامل خواهد شد. تمجید و ستایش ما از موضع ملالی، نه احساسی و عاطفی، نه تاکتیکی و مصلحت اندیشانه، بلکه کاملاً سیاسی و علمی باید باشد. این نقد زمانی سیاسی اصولی و علمی میتواند باشد که جنبه ضعف پراتیک مورد نظر ملالی را هم مورد مذاقه قرار دهد؛ نه اینکه ازاین تجربه عملی، استنباطی ذهنی، سطحی، یکجانبه و متافیزیکی بدست دهد.

ذهنیگرایی و توهم ملالی را باید با آموزش از صراحت لهجه خودش، یعنی به سبک ملالی، به خودش و دیگران گوشزد کرد. این ذهنیگرایی و توهم ملالی چیست و مبنای اثبات تئوری و پراتیک آن کدام است؟

ذهنی گرایی و توهم خانم جویا را، نه در تالار لویه جرگه قانون اساسی، بلکه از همان لحظات آغازین پروسه تدارک برای این جرگه و حتی قبل از آن باید رده یابی و شناسایی کرد. صرف نظر از اینکه خانم جویا در بررسی و مطالعه خویش از عمق رویداد ها و حوادث خونین و غم انگیز جامعه، از معضلات پیچیده و ضرورت های فوری و تاریخی آن مبنی بر آزادی، دموکراسی، عدالت اجتماعی ... از کدام جهان بینی و فلسفه زندگی استمداد می جوید؛ و آیا در کدام جریان و تشکل سیاسی فعال است یا نیست؛ می خواهیم بگویم که ایشان با ذهنی گرایی و توهمات خود، پا بمیدان نبرد ضد دشمنان مردم و میهن گذارده و به تالار لویه جرگه حضور یافته است که بنابراین، نمی شد به نتیجه آنهم امید وار بود!

بنابر همین ذهنیگرایی و توهمات ناشی از آنست که تصویر آزادیخواهی، دموکراسی خواهی و عدالت جویی ایشان هم مشوب و ناقص می باشد. بنابر همین توهم است که ایشان نتوانسته اند تعبیری دقیق، همه جانبه و کامل از دشمنان مردم و بقول خودش، دشمنان مردم پابرهنه افغانستان، و آزادی میهن اسیر ارائه نمایند! چنین تعبیری را می بایست بر متن روابط و مناسبات حاکم بر جامعه و نیرو هاییکه این مناسبات را نمایندگی می نمایند ارائه داد.

ملالی بایست از همان ابتدا به این واقعیت دردناک واقف می بود که در شرایط کنونی، افغانستان یک کشور اسیر و اشغال شده می باشد. اشغالگران، آناییکه بر سرنوشت و مقدرات مردم پابرهنه کشور تسلط داشته و ستم ملی شانرا اعمال مینمایند، از هر قماش که باشند، دشمنان مردم، یعنی دشمنان ملت و میهن میباشند. بنابراین هر فعل و انفعال و حرکت سیاسی اجتماعی، از جمله همان لویه جرگه قانون اساسی، در شرایط اشغال نظامی امپریالیستی، خواه نا خواه در حیطه نفوذ، سیطره، اداره و کنترل مستقیم همین دشمنان مردم و جامعه قرار داشته و بر همین مبنا، قابل مطالعه و بررسی می باشد، و ملالی این نکته را حتی در همان خوراکیه هاییکه در روزهای برگزاری لویه جرگه نوش جان میکرد، میتوانست ملاحظه و اثبات نماید؛ چون همه به هزینه های بیگانه تأدییه می شد. پس نفس شرکت در لویه جرگه قانون اساسی را ( به عنوان نماینده منتخب مردم؟؟!! ) نمی توان به هیچ معیاری در راستای آزادی میهن و عدالت مردمی، آنچه ملالی خواهان آنست، تعبیر کرد؛ چون این لویه جرگه هم، همانند همه لویه جرگه ها، نه به اراده مردم، بلکه به اراده، اداره و در کنترل و سیطره دشمنان مردم تدارک دیده شد. بقول سیاف که علنا در لویه جرگه قانون اساسی بیان داشت، 95% نمایندگان، همه متعلق به مجاهدین افغانستان میباشند. این واقعیت حتی در همه رویدادهای قبلی مثل کنفرانس بن، در دولت دست نشانده کابل، و ... در لویه جرگه اضطراری هم کاملاً محسوس و مشهود بود که ملالی اما به هیچ کدام اعتنایی نکرده است، تا اینکه بالاخره خودش بار سنگین این واقعیت ناگوار را در پراتیک لویه جرگه قانون اساسی و با لقب « نماینده منتخب مردم » عملاً آزمایش نمود!

باری، ملالی از همان آغاز کار توهم داشت و در نتیجه، بطور کاملاً منطقی و قابل پیش بینی، قربانی توهمات خودش گردید! ملالی از همان آغاز این نکته را هم درک نکرده بود که دشمنان خارجی مردم و میهن، به تنهایی عمل نمی کنند. آنها برای پیشبرد امیال و مقاصد استعماری خویش، علاوه بر حضور و فعالیت مستقیم، همچنان از همسویی و همکاری متحدین خاین و وطنفروش بومی شان هم برخوردار میباشند؛ یعنی همان جنایتکاران آدمکشی که ملالی با رفتن به لویه جرگه، گویا میخواست ایشان را به دادگاه ملی و بین المللی بکشاند، بخشی از همکاران و متحدان دشمنان خارجی ایکه وطن را اشغال نموده اند میباشند. روشن است که خانم جويا این نکته را درک نکرده و یا حد اقل بدان توهم داشت؛ ورنه هرگز به لویه جرگه حضور پیدا نمی کرد.

ملالی در قبال دولت دست نشانده امپریالیست ها در کابل هیچگونه موضعی ندارد؛ ورنه در لویه جرگه گویا آزاد و منتخب شان اصلاً شرکت نمیکرد، زیرا همین دولت به سرپرستی و در

تحت حمایت اشغالگران امپریالیست، این لویه جرگه و « انتخابات آزاد » آنرا سازماندهی، کنترل و اداره میکرد. این دولت هم، دولت همان آدمکشانی میباشد که ملالی میخواست آنها را به پای میز محاکمه ملی و بین المللی بکشاند!!!

پس روشن است که ملالی از ماهیت و خصلت همین دولت، از ترکیب ارگانیک نیروهای رهبری کننده ظاهری و باطنی آن، درکی درست و واقعی نداشته است؛ ورنه اصلاً به لویه جرگه آن چشم امیدی نمی داشت.

ملالی نمی گوید که چه وقت، تحت کدام شرایطی و چگونه میتوان دادگاه عادلانه ملی برای محاکمه جنایتکاران و دشمنان مردم را برگزار کرد؟ چگونه می توان يك دادگاه ملی و مردمی را توسط يك دولت ضدملی و ضدمردمی که خودش به اراده اشغالگران خارجی رویکار آمده و حمایت میشود برقرار کرد؟! چون این دادگاه **ملی و مردمی** مورد نظر ملالی، باید ارگانی باشد مستقل متعلق به يك دولت ملی و مردمی که اراده ملت را تمثیل و عملی سازد.

ملالی تصویر دشمنان و قاتلین مردم پابرهنه کشور را بنابراین ، فقط در چهره های کریه و رسوای جهادی و رهبران شان خلاصه میکند، نه در مجموعه دولت دست نشانده کابل و ارگان های سرکوبگر آن - از دشمنان رنگارنگ دیگری هنوز صحبتی در میان نیست - پس این تصویر ناقص میباشد.

ملالی جویا بالاخره از همان آغاز، این نکته را درک نکرده بود که نمی شود با دست خالی به نبرد مرگ و زندگی شتافت! مقاومت علیه دشمنان تا بدنان مسلح مردم و محاکمه شان را نمی شود با نیروی هرچند قدرتمند احساس و عاطفه که در همان لحظات بسیار کوتاه و گذرای لویه جرگه، ملالی بحق تجسم گویای آن بود، مؤفقانه به پیش برد؛ و تاریخ هم نمونه ای از آنرا بدست نداده است.

مقاومت احساسی، هر قدر نبیل، انسانی و حق طلبانه باشد، سمت کلی اوضاع و حوادث را تغییر نداده و نمیتواند بالاخره مثمر ثمری گردد؛ چه این مقاومت را بایست در هر وقت و زمانی و بطور اجتناب ناپذیر، با سلاح آگاهی و دانش و معرفت آزادیخواهانه و ابزار های عملی متناسب با شرایط و نیازهای هر مقطعی، توأم ، مجهز و آماده ساخت .

در نبرد مقاومت آزادیخواهانه و مبارزه ضد دشمنان رنگارنگ؛ در پیکار حق طلبانه برای عدالت اجتماعی؛ بالاخره در تلاش برای پی ریزی بنیان های اساسی يك زندگی شرافتمندانه و انسانی در يك جامعه آزاد، آباد و دموکراتیک، باید سنگر محکم و تسخیر ناپذیر رزم و پیکار خود را ایجاد و درفش آنرا به اهتزاز در آورد؛ اینکار چنانچه روشن است و تاریخ هم بدان گواهی میدهد، با داشتن احساس هرچند عالی، با توهم و ذهنی گرایي و با عمل تك روانه و اندیویدوآلیستی ممکن و میسر نمیگردد! و نمیشود مردم پابرهنه را هم بدینسان و با دستان خالی، در مبارزه حق خواهی و حق طلبی، به کام خونین ازدها فرستاد!

اینها همه درس هایست که علم مبارزه رهایی بخش آنرا بیان ، و تجربه پربار تاریخ بما نشان داده است که همه با هم، بایست آنرا فراگیریم.

آزموده را آزمودن خطاست! این عبارت‌یست که ملالی از همان تریبون لویه جرگه قانون اساسی، به زبان خودش بیان نمود.

سوال اینست که آیا ملالی همان دشمنان مردم را که میخواست به پای میز محاکمه بکشاند، قبلاً نیازموده بود که اینک با آنها یکجا در لویه جرگه حضور یافته، تا در آنجا سند اسارت و انقیاد ( قانون به اصطلاح اساسی ) همان مردم پابره‌نه را رسماً و به اتفاق آرا به تصویب برسانند؟!

آیا در این قانون اساسی‌ایکه ملالی ما هم، بدان بالآخره رأی داده و امضای مبارک شانرا به پای آن گذارده اند، اشاره ای هم به جنایات همان دشمنان مردم آمده است؟

آیا در لویه جرگه اضطراری قبلی که همین جنایتکاران را غسل تعمید داد، عین سناریو عملی نشده بود و ملالی از آن بی خبر بوده است؟!

پس روشن است که ملالی از تجارب گذشته خود درس نگرفته و با حضور در لویه جرگه دشمنان مردم، بازهم عملاً آزموده‌ها را به آزمون گرفته است!!!

مردم پابره‌نه به این گفته ملالی "آزموده را آزمودن خطاست!" آشنایی داشته و بدان باور دارند؛ با این وجود، بازهم آنرا از زبان ملالی بفال نیک میگیرند.

**اما آیا ملالی خودش بدان باور داشته و آنرا عملی خواهد کرد؟**

---

---

---

### **یک تذکر مهم:**

پس از آنکه «قطب نما» از چاپ بیرون آمد، برخی از نشرات متعلق به سازمان‌ها و احزاب سیاسی بدست ما رسید که ضمناً پیرامون لویه جرگه قانون اساسی و بویژه در ارتباط با سخنرانی خانم ملالی جویا، مطالبی را به نشر سپرده بودند که ما در اینجا مشخصاً از نشریه « توفان » - ارگان حزب کار ایران، نام می بریم.

موضعگیری حزب کار ایران، به نحویکه در « توفان » شماره 47 تبارز یافته است، از نظر « قطب نما » بدلالی چند، نادرست و در نتیجه زیانبار میباشد.

حزب کار ایران البته در رابطه با تحولات و رخداد های افغانستان \_ مسأله تهاجم امپریالیست ها و دولت دست نشانده کابل \_ برخلاف بعضی نیروهای دیگر سیاسی ایران از جمله بقول « توفان » همان **حزبک به اصطلاح کارگری و مزدور امپریالیسم**، تا ایندم مواضع درست و اصولی ای را نمایندگی نموده است که ما از آن پشتیبانی مینماییم. اما در آخرین شماره « توفان » که پیرامون لویه جرگه قانون اساسی می نویسد، حزب کار ایران با آنکه این "لویه جرگه" را بحق و بدرستی نقد مینماید ، اما موضعگیری آن در ارتباط با عملکرد ملالی جویا ، از نظر ما متأسفانه ناقص ، یکجانبه ، سوژکتیویستی و در نهایت زیان آور میباشد!



البته موضعگیری « قطب نما » زیر عنوان "لویه جرگه قانون اساسی کاریکاتوری از دموکراسی" \_ این مقاله بدون اطلاع از موضع « توفان » نگارش یافته است \_ در حد خود میتواند نقدي بر موضع « توفان » و امثال آن باشد؛ اما چنانچه این دوستان کماکان بر نقطه نظرات شان اصرار داشته باشند، « قطب نما » حاضر است تا مواضع اعلام شده شان در « توفان » را بطور جداگانه به بحث گرفته، يك جانبه گري و نقاط ضعف نظرات شانرا نشانی و اینکه اثرات نا مساعد چنین ابراز نظرهایی بر پیشبرد روند مبارزه انقلابی چه، و بالاخره به نفع چه کسانی تمام خواهد شد، مستدل سازد.

« قطب نما » حزب کار ایران را در کل ( با قيد ملاحظاتي چند ) بمثابة يك جریان مبارز انقلابی شناخته و به آن ارج میگذارد؛ جبهه متحد ضد امپریالیسم و ارتجاع \_ افغانستان بتأسی از پلتفورم و اساسنامه مبارزاتی خود، آماده برقراری علایق رفیقانه سیاسی با هر جریان انقلابی انترناسیونالیستی ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعي از جمله « توفان » میباشد؛ اصل رهنمای « جبهه ... » در این رابطه، همان پرنسیپ مبارزه \_ وحدت است. با این پندار که مناسبات انقلابی با تمسك به اصول و در جوي آکنده از صفا و صمیمیت، تنها می تواند رشد و ارتقا یابد، « قطب نما » از صراحت لهجه خود در قبال « توفان » دریغ نوزیده و یقین دارد که يك چنین روشی، شیوه و پرنسیپ برگزیده هر جریان انقلابی از جمله « توفان » میباشد.

#### قطب نما

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*

\*\*\*